

## شبی در باغ وحش

پدر سارا کوچولو در باغ وحش کار می کرد ...



پدر سارا کوچولو در باغ وحش کار می کرد . سارا گاهی همراه پدرش به باغ وحش می رفت و از حیوانات دیدن می کرد . او همیشه عروسکش را با خود به همه جا می برد .

یک روز غروب که او مشغول بازی با میمونها بود ، عروسکش را کنار قفس میمونها جا گذاشت . شب شد عروسک سارا که گلدونه نام داشت با چشمان باز همه جا را نگاه می کرد . میمونها همه در خواب بودند و میمون کوچولو بغل مادرش بود

یکباره در آن تاریکی نوری دید که چشمک می زد . فکر کرد که حتما سارا برای بردن او آمده است . به طرف نور دوید و متوجه شد که آن نورها چشم های یک ببر هستند .

او فکر کرد : چرا ببرها شب نمی خوابند ؟

یکی از ببرها متوجه سوال گلدونه شد و گفت : من و دو ستانم یعنی شیرها و پلنگها شب نمی خوابیم . ما نه تنها نمی خوابیم بلکه شبها دنبال غذا می گردیم . خیلی از حیوانات شبها نمی خوابند .

گلدونه تعجب کرد . پیش خودش گفت بهتر است در باغ وحش دوری بزنم و بینم چه حیواناتی نمی خوابند ؟

صدائی از روی درخت به گوشش رسید سرش را بالا کرد و جغدی را دید که چشمش باز است . از او پرسید تو چرا نخوابیدی ؟

جغد گفت : من شب ها دنبال موش هستم . همانطور که به بالای درخت نگاه می کرد ، دید خیلی از پرند ها روی درخت خوابیده اند .

تعجب کرد از جغد پرسید : آنها از درخت پایین نمی افتند ؟ جغد گفت : پرند ها از آن بالا نمی افتند چون با پاهایشان محکم به درخت می چسبند .

گلدونه راه افتاد تا بقیه حیوانات را هم ببیند .

ماهی های کوچولو را در آکواریوم دید که بی حرکت هستند ولی چشمهایشان باز است . فکر کرد که بیدار هستند . به آنها سلام کرد ولی جوابی نشنید . جغد به گلدونه گفت : آنها خواب هستند ولی پلک ندارند که آن را ببندند و با چشمهای باز می خوابند . البته مارها هم با چشم باز می خوابند چون آنها هم پلک ندارند . گلدونه نگاهی به مارها انداخت . جغد راست می گفت ، چشمان آنها هم باز بود .

خلاصه آن شب گلدونه به همه جای باغ وحش سر زد . وقتی صبح سارا گلدونه را پیدا کرد ، گلدونه به سارا گفت : باغ وحش در شب خیلی قشنگتر از روز است آیا تو می دانی چه حیواناتی شبها نمی خوابند ؟

بچه ها شما می توانید به سارا کمک کنید تا جواب گلدونه را بدهد ؟